

بررسی رویکرد پسااستعماری در نقد ادبی در: مفهوم اعتراض در نمایشنامه‌ی دورگه^۱، از لنگستون هیوز^۲

دکتر فرید قائمی^۳، دکتر جواد یعقوبی^۴، صوفیا باقریان^۵

چکیده

استمرار در به کارگیری دیدگاه‌های پسااستعماری، توجه گسترده‌ی بسیاری از متقدان را به آثار نویسنده‌گان آفریقایی – آمریکایی جلب کرد، آنچنان که در اواخر دهه‌ی هفتاد، این دیدگاه به شکلی مستقل به نقد این آثار پرداخت. به طور کلی رویکرد آفریقایی – آمریکایی، همان گونه که از نامش پیداست، ویژگی‌های ادبیات آفریقایی و آمریکایی را به طور همزمان داراست و در درجه‌ی اول به نادیده گرفته شدن سیاهپوستان در جوامع سفیدپوست و مسئله‌ی تبعیض نژادی می‌پردازد. اعتراضات در مقابل این نوع سرکوب، در آثار ادبی بسیاری از نویسنده‌گان سیاهپوست نشان داده شده است که از جمله مهم‌ترین آنان، لنگستون هیوز، شاعر مدرن و نمایشنامه‌نویس معروف است. او به عنوان چهره‌ی فعال و بی‌آدامندنی رنسانس هارلم^۶، همواره خواهان عدالت و تساوی در جامعه بوده است و می‌توان او را از جمله چهره‌های ادبی آرمان‌گرا به شمار آورد.

کلید واژه‌ها: پسا استعماری (Post-Colonialism)، دو گانگی (Double Voicedness) (Intra-Racial Racism)، نژادپرستی درون نژادی (Harlem Renaissance)، نمایش نامه‌ی دورگه (Mulatto)

۱- Mulatto

۲- نمایشنامه نویس و داستان نویس آمریکایی - Langston Hughes

۳- استاد دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج ghaemi@kiau.ac.ir

۴- استاد دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج yaghoobi.kiau@gmail.com

۵- Sophia_bagherian@yahoo.com، دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج

6 - Harlem Renaissance

مقدمه

مسئله‌ی تبعیض نژادی در بسیاری از کشورهای جهان دیده می‌شود، که بنا به اقتضای هر کشور شکل و رنگی خاص به خود می‌گیرد. این مسئله به مثابه یک امر بشری در کشور ما در مقایسه با کشورهایی نظیر آمریکا از تارنماهی بسیار کمرنگ و یا حتی محو برخوردار است. که به طور کلی علت آن را می‌توان در این حوزه جستجو کرد که گونه گونگی نژادها در کشور ایران در مقایسه با کشور آمریکا تقریبا وجود ندارد، و بنابراین وجود ادبیات چند نژادی در کشور ما امری غریب و در کشور آمریکا مسئله‌ای بسیار رایج به شمار می‌آید. بنابراین ادبیات آفریقایی-آمریکایی و مسئله‌ی تبعیض نژادی که پایه و اساس آن را تشکیل می‌دهد، برای ما تا حدودی ناشناخته است. در زبان و ادب هر ملت، هنگامی آفرینش و پیدایش یک واژه ضرورت می‌یابد که پدیده‌ای برای آن در بستر جامعه رخ داده باشد. واژه‌ی «آفریقایی-آمریکایی» که حاکی از ارتباط دو ملت گوناگون است، در هنگامی ساخته شده که مرزی میان انسان‌های آفریقایی و انسان‌های آمریکایی در جامعه کشیده شده است، که ظهور و حضور این واژه در متن زبان و ادبیات آمریکا حاکی از وجود مرزهای میان نژادی در متن آن جامعه بوده است.

جیمز مرسر لنگستون هیوز^۱ (تولد ۱۹۰۲ - چاپلین میسوری^۲ - مرگ ۲۲ می ۱۹۷۶ نیویورک^۳) داستان نویس، نمایشنامه نویس، داستان کوتاه نویس، و نامی ترین شاعر سیاهپوست آمریکایی، در ایران برای اولین بار توسط ترجمه‌ی اشعارش به وسیله‌ی احمد شاملو معرفی گردید. از او همواره به عنوان شاعر در کتاب‌ها و گهگاه محافل ادبی یاد شده است. لازم به ذکر است که به ندرت می‌توان کسی را

1 - James Mercer Langston Hughes

2 - Joplin-Missouri

3 - New York

یافت که او را به عنوان نمایشنامه نویس تلقی کند؛ به عبارت دیگر هیوز به عنوان یک نمایشنامه نویس و یا حتی داستان نویس ناشناخته است. درون مایه‌ی کارهای این چهره‌ی ادبی معارض بیشتر به ادب مقاومت شباهت دارد چرا که او همواره کوشیده است که سیاه پوستان را به ایستادگی و مقاومت علیه تبعیض نژادی دعوت نماید. اما اصیل ترین کوشش وی، از میان بردن تعیین‌های نادرست و برداشت‌های قالبی مربوط به سیاهان بوده که نخست از سفیدپوستان نشأت گرفته و آنگاه بر زبان سیاه پوستان جاری شده است.

تلاش‌های بی‌وقفه و عزم راسخ لنگستون هیوز برای ایجاد اصلاحاتی در باب حقوق بشری سیاهپوستان امریکا، باعث شد که او در زمرة‌ی شخصیت‌های جاودانه‌ی ادبیات و فرهنگ آفریقایی - آمریکایی باقی بماند. لنگستون هیوز در مقابل جامعه‌ی مستبدانه سفیدپوستان ایستادگی کرده و آگاهی، آرزو و امید را برای مردمانش به ارمغان آورده است. نقش فعال هیوز در این رنسانس هارلم^۱، باعث بیداری سیاهپوستان غفلت زده شد. او تلاش بسیاری در به کارگیری گویش سیاهپوستان در آثار خود، خصوصاً نمایشنامه‌هایش نموده، که در میان آنها نمایشنامه‌ی «دورگه» حائز اهمیت است. این امر موجب شد که او به شدت به باد انتقاد گرفته شود. به روی صحنه رفتن «دورگه» در تئاتر برادوی، نقطه‌ی عطفی در تاریخ تئاتر سیاهپوستان آن زمان به شمار می‌رفت که دامنه‌ی آن جامعه‌ی سفیدپوستان را نیز در بر گرفت. استقبال بی‌نظیر از این نمایشنامه بعدها باعث تثییت جایگاه هیوز در دنیای ادبیات شد. (لام، ۲-۱)

هیوز در مقابل جامعه‌ی سیاه پوستان، احساس وظیفه داشت و این امر سبب شد

۱ - یک نهضت هنری و ادبی آفریقایی - آمریکایی بوده که در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ جریان داشته است. این نهضت در آغاز "جنبش نو سیاهپوستان" نام گرفته بوده و در محله هارلم نیویورک تمرکز داشته است. رنسانس هارلم در ادبیات سیاهپوستان تنها به عنوان یک چالش تلقی نمی‌گردد، بلکه می‌توان از آن به عنوان تولد دوباره‌ی سیاهپوستان در ادبیات و احیای هویتی آنان یاد کرد.

که در اجرای کارهایش به بیان مشکلات آنها پردازد. بینونو^۱ در «مقالات تحلیل گرانه هارولد بلوم^۲» می‌نویسد که هیوز همچون تعدادی از نویسندهای رنسانس هارلم، به تعصبات موجود در نژاد خویش می‌پردازد و آنها را بسیار هنرمندانه در روابط میان شخصیت‌ها در نمایشنامه‌ی «دورگه» به تصویر می‌کشد. او معتقد است که هیوز، خود به عنوان یک فرد دورگه، از طبیعت معتبرضانه دورگه‌ها آگاه بوده و تجربیات آنان را با زیرکی و هنرمندی تمام به تصویر کشیده است. وی در ادامه می‌گوید که قهرمانان هیوز، اساساً به این علت که زیرک و طغیان‌گر هستند رنج می‌برند؛ چرا که آنان در جامعه‌ای غافل و ناآگاه محصور گشته‌اند. او معتقد است که وجود نشانه‌هایی از زندگی شخصی هیوز در کارهایش، نتوانسته است ماهیت اجتماعی و سیاسی فعالیت‌های او را تغییر دهد و یا از بین ببرد. (بلوم^۳، ۲۴)

«نقد سیاهان نیز در معنای دقیق کلمه، شامل بررسی نظریه‌ها، ادبیات، و فرهنگ سیاهان آفریقایی-آمریکایی است، اما در معنای عام آن، مطالعات مربوط به فرهنگ و ادبیات پسا-استعماری را نیز در بر می‌گیرد.» (مکاریک ۲۸۰). رویکرد آفریقایی-آمریکایی نیز، همچون نمایشنامه‌های هیوز با نقد ادبی کشورمان غریبه است. نگاهی به مقالات متقدانه ادبی، این موضوع را تصدیق می‌کند که این رویکرد از جمله مواردی است که به آن پرداخته نشده است و یا در پرداختن به آن کوتاهی شده است. مقاله‌ی حاضر به شکل موجزانه سعی در معرفی این دیدگاه نموده است و سپس، نمایشنامه‌های منتخب لنگستون هیوز را بر اساس آن، مورد بررسی قرار می‌دهد. مفهوم اعتراض، جان مایه‌ی نمایشنامه‌های هیوز را تشکیل می‌دهد. این مفهوم در هر یک از این کارها شکلی بدیع به خود می‌گیرد. امید است که این خوانش تحلیل

1- Bienvenu

2- Bloom's Modern Critical Views: Langston Hughes

3- Harold Bloom

گرانه تا حدی بتواند هیوز را به عنوان یک نمایشنامه نویس، و رویکرد آفریقایی-آمریکایی را به عنوان یک دیدگاه ادبی معرفی نماید.

تجسم اعتراض

به عنوان یکی از رهبران اصلی رنسانس هارلم، نقش فعال هیوز در زمینه‌ی تئاتر بسیار حائز اهمیت است و نمایشنامه‌ی «دورگه» به بهترین شکل ممکن، دیدگاه‌های این شخصیت ادبی را به تصویر می‌کشد. بیشتر قهرمانان آثار او دورگه‌هایی هستند که متعاقباً گرفتار وضعیت دردناکی شده‌اند. آنها آرزو دارند که زندگی عادی و هدفمندی را دنبال کنند، در حالی که آگاهند که جامعه حاکم به عنوان مانعی بر سر راهشان آنان را از رسیدن به این آرزو منع می‌کند. به گفته‌ی الام، متقدِ ادبی، «بررسی تئاتر آفریقایی-آمریکایی و نحوه برگزاری آن، دید روشی از عملکرد مفهوم نژاد، در جامعه‌ی آمریکا به ما داده است و این روند همچنان ادامه دارد. (alam, ۳).

«دو رگه» نمایشنامه‌ای سنت دو پرده‌ای، که در سال ۱۹۳۰ توسط هیوز به رشته‌ی تحریر درآمد.¹ درگیری نژادی میان یک زمین دار سفیدپوست، توماس نوروود²، و پسر دورگه‌ی سیاه پوستش، رابت³، را به تصویر می‌کشد. نوروود، رابت را به عنوان پسرش نمی‌پذیرد، و این فرزند سنتیزی تمام نمایشنامه را در بر می‌گیرد. کورا، مادر سیاه پوست رابت، میان این دو به میانجی گری می‌پردازد. رابت نه تنها نژاد خود را نمی‌پذیرد، بلکه از سیاه پوستان نیز بیزار است. در درگیری نهایی با پدرش، رابت او را به قتل می‌رساند و برای آنکه از قصاص آن توسط سفیدپوستان بگریزد، خود را با هفت تیر پدرش به قتل می‌رساند. «دو رگه» در

1- Thomas Norwood

2- Robert Norwood

3- Cora

۲۴ اکتبر ۱۹۳۵ به صحنه‌ی برادوی^۱ وارد شد و نمایش آن بیش از یک سال به طول انجامید. (هیوز، ۱۶-۱۷)

هیوز در اولین نمایشنامه‌ی کامل و شناخته شده‌ی خود، دورگه، آشکارا تلاش بی‌وقفه‌ی رابرت، قهرمان دورگه‌ی داستان را برای اثبات هویت خویش به تصویر می‌کشد. رابرت میان دو دنیای سفید و سیاه خود سرگردان است؛ پوست روشن و زرد رنگش و زندگی سیاه‌پوستی اش. در تمام طول نمایشنامه، رابرت بر آن است که نیمه‌ی سیاهش را با بزرگ جلوه دادن نیمه‌ی سفیدش، به عبارت دیگر میراث سفیدش، پنهان کند. او به طور مداوم سیاه پوست بودنش را انکار می‌کند. این دوگانگی پدید آمده، سبب شده است که او هم از سیاه پوستان، به دلیل نیمه‌ی سیاهش، و هم از سفیدپوستان، به علت ستم‌هایی که بر او روا داشته اند، بیزار باشد.

(سوتو، ۲۶۲)

رابرت: (بعد از درنگی کوتاه) می‌خواهم که تمام سفیدپوست‌های دنیا را بکشم.

نوروود: سیاهای مت تو رو به درخت دار می‌زنن.

رابرت: من سیاه نیستم.

نوروود: تو نژاد خود تو دوست نداری؟ تازه سفیدپوست‌ها رو هم دوست نداری؟
نه؟ (پرده دوم، صحنه ۲، ۳۹)

او درگیر یک وضعیت نامعلوم و ناخوشایند شده است؛ در حالی که خود را برای مخالفت علیه ستم‌هایی که بر او می‌رود، به اندازه‌ی کافی قدر تمند می‌بیند، به شدت از بی شهامتی مردمانش رنج می‌برد. در تمام طول نمایشنامه تلاش‌های بی‌ثمر رابرت برای ارتباط برقرار کردن میان نیمه‌ی سیاه و سفیدش به تصویر کشیده شده است. «نمایشنامه‌ی دورگه نیاز به پیوستن به اجتماع را در یک جوان دورگه، رابرت

1- Broadway Theater

2- Isabel Soto

نورود، به تصویر می‌کشد، کسی که از دو جهت طرد شده است: سیاست سفیدپوستان و جامعه‌ی سیاهپوستان، که علت آن ادعایش بر سر میراث سفیدپوستی است.“ (سوتو، ۲۶۳)

به اعتقاد دوبووا^۱، متقدِ ادبی سیاه پوست، این دوگانگی به علت دو- فرهنگ بودن رخ می‌دهد، همچون آفریقایی- آمریکایی‌ها که به طور هم زمان به دو فرهنگ متفاوت و متغیر متعلق هستند: فرهنگ آفریقایی که ریشه در خاک و تاریخ آفریقا دارد، و فرهنگ اروپایی، که به سفید پوستان آمریکا تحمیل شده است. (دوبووا، ۲۸۹). این وضعیت ناپایدار دو فرهنگی و دو هویتی بودن، باعث به وجود آمدن نوعی تشویش یا اضطراب در قهرمان نمایشنامه شده است. تشویش حاصل مرزهای میان نژادی. تلاش‌های بی‌ثمری که در بالا به آن اشاره شد، بازتاب این تشویش و اضطراب است. درگیری‌های او با پدر سفیدپوستش، بی‌توجهی به نصایح مادر سیاهپوستش، نادیده گرفتن خواهرها و برادرهای سیاهپوست و تیره‌تر از خودش و سرانجام خودکشی در آخر نمایشنامه، همگی نشانه‌ی رنج او از این اضطراب هستند. او بازیچه‌ی نوعی نژادپرستی درونی شده است و دائمًا خود را به علت نیمه سیاهپوستش تحقیر می‌کند، در عین حال به نیمه‌ی سفیدش افتخار می‌کند. « هر چقدر او بیشتر یاد آور نیمه‌ی سیاهش می‌شود، بیشتر به سفید بودنش اصرار می‌کند.» (بلوم، ۲۶)

توجه اصلی هیوز در نمایشنامه‌ی «دورگه» به مسئله‌ی نژادپرستی است. این امر به مثابه یک امر بشری، به خوبی در نمایشنامه‌های او به تصویر کشیده شده است. در اولین صحنه، شاهد ظلم سفیدپوستان به شخصیت‌های سیاهپوست نمایشنامه هستیم. سپس قهرمان داستان را مشاهده می‌کنیم که به نوعی از عقده‌ی حقارت رنج می‌برد. حقارتی که ناشی از نیمه‌ی سیاهش است که سبب شده در طول نمایشنامه، بسیار

خیره‌سرانه عمل کند. در آخر، مفهوم نژادپرستی درون نژادی است که در برخورد و رفتار رابرت با دیگر سیاه‌پوستان قابل مشاهده است. در ابتدای نمایشنامه او به عنوان دورگه‌ای با پوست روشن توصیف شده است و همین امر سبب شده است که او دیگر سیاه‌پوستان را تنها به این علت که از او تیره‌تر هستند، به چشم حقارت بنگرد. رابرت: (با عصبانیت) و من سیاه هم نیستم. به من نگاه کن مامان، آیا شبیه پدرم نیستم؟ آیا رنگ پوستم به روشنی رنگ پوست او نیست؟... (پرده اول، ۳۵)

همان گونه که مسئله‌ی تبعیض نژادی باعث شده است که سفید‌پوستان بر سیاه‌پوستان ظلم و ستم روا دارند و آنها را نژاد پست بخوانند، رابرت نیز، سیاهان تیره‌تر از خودش را پست تر می‌داند و آنها را مورد تحقیر قرار می‌دهد. او پوست روشنش را دلیلی بر سفید‌پوست بودنش می‌بیند و همین امر سبب می‌شود که او حتی، برادر بزرگتر از خودش، ویلیام^۱، را نیز تحقیر کند.

ویلیام: واي، مث سفیدا از در جلوبي مي رى و مي ياي؟

رابرت: بله، مثل سفید‌پوستها، به نظر تو در جلویی برای چه منظوریه؟ کودن بزدل.

(پرده اول، صحنه اول، ۳۲)

«زبان سیاه‌پوستان در متون سیاه‌پوستان قادر به بیان وجه مشخصه‌ی این سنت ادبی است.»² (گیتس، xxii) هیوز از گویش مخصوص سیاه‌پوستان در نمایشنامه‌های خود استفاده کرده است و در این بخش از گفتگوهای نوروود و رابرت، از استعاره‌ای زیبا استفاده کرده است. وی با استفاده از عبارت «درست صحبت کردن»، به سرکوب سیاه‌پوستان در زمینه‌های نظری و ادبی تأکید نموده است. به عنوان رهبر ادبی و سیاسی رنسانس هارلم، هیوز مشتاقانه در جهت تجدید حیات هویت سیاه‌پوستان تلاش کرده است. هیوز خود نیز یک دورگه بوده است، و بر طبق آثاری که در این

1- William

2- Henry Louis Gates, Jr

نمایشنامه از زندگی شخصی او می‌توان یافت، وی نیز همچون قهرمانش را برت، در جستجوی هویتی ثابت است و همچون را برت، طغيان‌گری است که هیچ گاه در مقابل استبداد سر خم نکرده است. (گیتس، ۱)

نورود: حالا بہت اجازه میدم باهام صحبت کنی، اما باید درست صحبت کنی.

را برت: منظورت چیه درست صحبت کن؟

نورود: منظورم اینه که جوری که یک سیاه باید با یک سفید حرف بزنه...

(پرده دوم، صحنه اول، ۳۹)

به کارگیری مفاهیم اعتراض و تبعیض نژادی در ساختار نمایشنامه‌ی هیوز:

مفاهیم اعتراض و مقابله با نادیده گرفته شدن سیاهپوستان و تبعیض نژادی درون مایه‌ی آثار هیوز را تشکیل می‌دهد. او هماره کوشیده است که وضعیت نا بسامان سیاهپوستان را در آثارش به تصویر بکشد. این مفاهیم تنها درون مایه‌ی آثارش را تشکیل نمی‌دهد بلکه تجسم این مفاهیم در ساختار و عناصر این نمایشنامه‌ها نیز، قابل مشاهده است. در اینجا به نحوه‌ی به کارگیری این مفاهیم در عناصر نمایشنامه‌ی او می‌پردازیم.

در این نمایشنامه، شخصیت‌های اصلی نمایشنامه از میان سیاه پوستان انتخاب شده‌اند، با این حال شخصیت‌های سفید پوست نیز در این اثر حضور دارند. در نمایشنامه‌ی "دورگه" شخصیت مقابله قهرمان، سفید پوست است و هیوز تقابل میان سیاه پوستان و سفید پوستان را به خوبی در این نمایشنامه، با انتخاب این دو شخصیت نشان داده است. در کنار شخصیت اصلی سفید پوست در "دورگه"، شخصیت‌های فرعی سفید پوست نیز با قرار گرفتن در مقابل قهرمان، باعث گره افکنی می‌شوند که اولین گره از تقابل میان قهرمان با یک شخصیت فرعی سفید پوست (مسئول پستخانه)

شکل می‌گیرد، یعنی هنگامی که رابرت برای دریافت بسته‌ی سفارشی پستی اش به پستخانه رجوع می‌کند، متصدی آن در حالی بسته را به او تحویل می‌دهد که لوازم داخل آن شکسته اند و او به برگرداندن هزینه اش به رابرت رضایت نمی‌دهد، که این موضوع سبب بد رفتاری رابرت با خانم متصدی شده و باعث ایجاد درگیری می‌شود. همین اتفاق در نهایت منجر به درگیری او با پدر سفید پوستش می‌شود. این درگیری عنصر بعدی، یعنی کشمکش را در نمایشنامه پدید می‌آورد که درگیری‌های مکرر رابرت با پدرش و حتی اعضای خانواده اش، نشانگر آن است.

هیگینس^۱: راننده بهم گفت که اون پسر کورابوده که سوارِ ماشینِ تو بوده... اون پسر نمی‌تونه زیاد اینجا بمونه، به خاطرِ طرزِ رفتارش می‌گم... سفید پوستای این منطقه دیگه نمی‌تونن تحملش کنن.

نوروود: یعنی چی؟... مگه چی شده؟

هیگینس: از اتفاق امروز صبح خبر نداری؟ کل شهر الان خبر دارن، اون به خاطر یه مشت لوله که خراب شده بودن، سرِ متصدی پست خونه که یه زن بوده دادو فریاد کرده. (پرده‌ی اول، ۲۵)

عنصر دیگر، عنصر بحران است. بحران هنگامی رخ می‌دهد که تغییر وضعیت قابل توجهی در خصوص شخصیت اصلی نمایشنامه رخ دهد. این بحران می‌تواند ناشی از هر اتفاقی باشد، از دست دادن یکی از اعضای خانواده، تغییر در وضعیت مالی، ابتلا به بیماری و یا حتی اختلاف در تفکر یا سلیقه. در نمایشنامه "دورگه" این بحران به طور ظاهری از اختلافِ رنگ پوستِ قهرمان نمایشنامه با پدرش سرچشمه می‌گیرد که این بحران در جایی خود را به طور آشکار نمایان می‌کند که قهرمان داستان توانایی پذیرش رفتار و اعتقادات خانواده‌ی خویش، و

۱- یکی از سران شهر و دوستِ نوروود، Higgins

مسئله‌ی تبعیض نژادی را در خود نمی‌بیند و شروع به مخالفت می‌کند؛ که در پایان پرده‌ی اول و آغاز پرده‌ی دوم آشکارا شاهد آن هستیم.

در آخر، در مرحله‌ی گره گشایی، رابت، قهرمان «دورگه» با خودکشی به بحران به وجود آمده پایان می‌دهد، اما همچنان شاهد هستیم که مسئله‌ی تبعیض نژادی ادامه می‌یابد. در پایان، از این بررسی می‌توان دریافت که هیوز علاوه بر به کار گیری مفهوم تبعیض نژادی به عنوان درون مایه‌ی آثارش، از آن در ساختار تکنیکی نمایشنامه اش نیز، بهره برده است.

یکی از اهداف نویسنده‌گان آفریقایی آمریکایی، خلق و معرفی یک الگوی مناسب برای سیاه پوستان است که آنان به او تکیه کرده و از او الهام بگیرند. با توجه به مواردی که در بالا به آن اشاره شد، این سوال ایجاد می‌شود که آیا رابت می‌تواند یک الگوی مناسب برای پیروی باشد؟ به بیان دیگر آیا هیوز توانسته است رابت را به عنوان یک نمونه‌ی کامل برای سیاه پوستان به تصویر بکشاند؟

«رابت یک سیاه پوست باهوش، توانا و متفکر است که دارای مهارت‌های رهبری است.» (بلوم، ۲۳-۲۴). بدون شک، رابت دارای توانایی‌های مدیریتی است که او را از سر فرود آوردن در مقابل دیگران، چه سیاه پوست و چه سفید پوست، باز می‌دارد. بنابراین، او اولین مشخصه‌ی یک رهبر را دارد. با اینکه روحیه‌ی طغیانگر رابت، نابودی اورا در آخر نمایشنامه پی ریزی می‌کند، نابودی او تنها از شخصیت و روحیه اش سر چشمه نمی‌گیرد، بلکه رابطه‌ی او با پدرش، از بچگی تا لحظه‌ای که رابت در آن زندگی می‌کند، دلیل اصلی بیدار شدن این آشوب است. «این امر واضح است که رفتار عاری از عاطفه‌ی نورود با رابت، به علت نژاد پست تر رابت، و عدم پذیرش او به عنوان فرزند توسط نوروود، باعث به وجود آمدن کشمکش‌های اصلی نمایشنامه شده، که در نهایت رابت را به سمت ویرانی سوق داده است.» (بلوم، ۲۶).

نور وود: نمی خوام یه بار دیگه مثل وقتی که بچه بودی تو رو به باد کتک بگیرم، آخه این دفعه نمی تونم خودمو کترل کنم و صد در صد میکشمت... تو فقط یه پسر بچه‌ی سیاهِ احمقی.

رابرت: من سیاه نیستم، من پسر شمام.

نور وود: تو پسر کورا هستی، نه من. (پرده دوم، صحنه اول، ۳۸)

رابرت همانند هیوز، نسبت به سیاه پوستان بی تفاوت اطرافِ خود، احساس وظیفه می کند؛ او در طول نمایشنامه سعی در بیدار کردن و بر انگیختن کارگران سیاهپوست دارد، اما در این راه دچار خطای شود و همان طور که در بالا به آن اشاره شد، به تحریرِ دیگر سیاه پوستان می پردازد و آنان را دچار تبعیض نژادی درون نژادی می کند. رابرت: (رو به برادرش) از وجودِ تو و سیاه پوست هایی مثلِ تو خجالت می کشم، شماهایی که جز اطاعت از سفیدها کارِ دیگه ای بلد نیستین. (پرده‌ی اول، ۳۳)

رابرت در مقابلِ زور گویی های پدرش مقاومت می کند و حتی در پایان پرده‌ی اول با او در گیر می شود، بنا بر این او خصوصیت دیگر یک الگوی مناسب را نیز داراست، نپذیرفتن ظلم و ستم. گرچه این روحیه‌ی رابرت قابل تحسین است، اما به گفته‌ی بینونو "رابرت نمی تواند الگوی مناسبی باشد، چرا که او به خاطر خودش و برای رسیدن به هدفش، که همان گرفتن حق و ارشش از پدرِ سفید پوستش است، می جنگد" (بلوم ۳۰). او برای موقعیتِ بهتر خویش می جنگد، نه برای بهبود وضعیت دیگر سیاهپوستان. بنا براین، رابرت به عنوان قهرمان نمایشنامه‌ی هیوز، خصوصیات قابل تحسینی دارد، اما این خصوصیات برای تبدیل او به الگوی مناسب برای سیاه پوستان کامل نیستند.

نتیجه گیری

تلاش‌های مستمرانه لنگستون هیوز برای ایجاد اصلاحاتی در خصوص حقوق بشری سیاهپوستان آمریکا باعث شده است که نام او در زمرةی شخصیت‌های به یاد ماندنی فرهنگ و ادبیات آفریقایی - آمریکایی جاودانه شود. هیوز از سلطه‌گران سفیدپوست و سیاهپوست، سخت انقاد می‌کرد. او معتقد بود که سیاهپوستان پیش از این نیز مورد استبداد و استعمار سفیدپوستان بوده‌اند و دیگر نباید از طرف جامعه‌ی سیاهپوستی نیز تحت فشار قرار گیرند.

در این راستا او معتقد بود که هیچ مرز نژادی نباید وجود داشته باشد و همه‌ی مردم باید یکسان تلقی شوند. وی بر خلاف بسیاری از همتایان خود، هیچ گاه تلاش نکرد که سیاهپوستان را مظہر انسانی کامل و عاری از نقصان جلوه دهد. بنابراین به علت اعتدال در اعتقاداتش در خصوص مسئله‌ی نژادپرستی، بسیار مورد تحسین قرار گرفته است.

مسئله‌ی نژادپرستی، در نمایشنامه‌های هیوز به طور اساسی مورد توجه قرار گرفته، چرا که او کوشیده است تا انواع مختلف نژادپرستی، تبعیض نژادی سازمانی، تبعیض نژادی درونی، و تبعیض نژادی درون نژادی را به تصویر بکشد. همچنین واکنش‌های مربوط به این بی‌عدالتی‌ها، که همان اعتراض نسبت به آنهاست، درون‌ماهی نمایشنامه‌هایش را تشکیل می‌دهد.

فهرست منابع لاتین

1. Andrews, William L., et al. *The Concise Oxford Companion to African American Literature*. New York: OUP, 2001.
2. Bloom, Harold. *Bloom's Modern Critical Views: Langston Hughes*. New York: Infobase Publishing, 2008.
3. Du Bois, W. E. B., *The Souls of Black Folk: Essays and Sketches*. New York: Kraus, 1973.
4. Elam, Harry J. Jr. *African American Performance and Theatre History A critical Reader*. New York: OUP, 2001.
5. Gates, Henry Louis, Jr. *Figures in Black: Words, Signs, and the Racial Self*. New York: OUP, 1989.
6. Haskins, Jim, et al. *The Black Stars of the Harlem Renaissance*. New York: John Wiley & Sons Inc.:2002.
7. Hughes, Langston. *The Collected Works of Langston Hughes, Volume 5, The Plays to 1942: Mulatto to The Sun Do Move*. Columbia and London: University of Missouri P, 2002.
8. Hutchinson, George, ed. *The Cambridge Companion to the Harlem Renaissance*. New York: Cambridge UP, 2007.
9. Soto, Isabel. *Liminality and transgression in Langston Hughes's Mulatto*. N.p. 2000. PDF file.

فهرست منابع فارسی

- ۱- مکاریک، ایرنا ریما. دانش نامه‌ی نظریه‌های ادبی معاصر. ترجمه مهران مهاجر و محمد نبوی. تهران: نشر آگه، ۱۳۸۳.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتوال جامع علوم انسانی